



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2192

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و شای خالق بچون که انشاء کونین را از دوحرف کاف و نون الما فرموده و نعمت بر سر در موجودات کشف
 برایت بر شاخه راه دین منور نمود ما بعد از وی عقیدت گزای هر ساسه او رنگ آبادی و دلالات پر ساسه صاحبان و نگار
 سابق تحصیل محمدی بخدمت ارباب فطانت و کیا ست التماس می سازد که در ایام طالب علمی چند سودات
 بعبارت سلیم و محاورات روزمره با ما را و ستایش برین سخن لاله را در احکام صاحب بروفق و حاج زانه حال
 بجهت تحریر در آورده بود و فی الحال دیگر خطوط و القاب طبعی مشمول خود و به ترتیب مدارج این خست صابری و نگار و نگار
 تحریر ساخت اندون بنا بر فائده مبتدیان سعادت انتهای انشاء هر ساسه می یعنی از انهم مشتمل بر پنج باب
 شهرت یافت نعمات سورا بذیل غفران بیان ساخته با صلاح لائقه کار فرایند رباعی اگر انشاء ما خواند نیت
 شود حاصل مراد دل بملت که کسر مقبول خالق این رباعی در بگفتا غور از عشرت و بهجت به باب اول و بیان
 منشی گری یکی در نشر دوم و در نظم برای حفظ طفالان باب دوم و بیان حروف زاید و خطوط نویسی و در
 متعلق آن باب سوم و در اسرار اعلی باب چهارم و در کتبات اوسط باب پنجم در کتبات اعلی

باب اول در نشی گری که نئی شطرازم

بدانکه اول از اوقات عربی و اشعار شذات سمارت حاصل نماید و دم شمر اقل قلم اینکه خامه را بر پنجه جوار برگزارد و
 بر سستی که قرار یابد از ان رخ تراش و در واز یکد رسیان و در قلم دریافت نماید همان قدر میدان و بان
 قلم خام نماید و جانب راست چیزی زیاده حصه گذاشته شکاف و دره جواشی و بان خام را خوب پاک
 و صاف نماید و جانب دست قط چیز محرن دارد و دم در اختیار ای پشانی نامه خط مستقیم بصورت
 بکش چهارم افتاد حروف کم کند چپسم بین اسطر بر ایر باشد ششم اگر خط بجانب اعلی نبوسید که غرض
 و کشاده سر نامه زیاده بگیرد و در برجه مساوی عرض کاغذ میان اسطر و پیچیدگی متوسط و براس
 در صه اولی بر عکس بزرگ هفتم تا آخر سطر راست اکل بلندی نماید و دست هشتم القاب و آداب مناسب
 مکتوب الیه باشد نهم از مکرر اوصاف و عاییه پر پر و ارد و دم از تحریر الفاظ مکرر پر پر و ارد و الا بجای موقع
 مناسب البته جایز است یازدهم از کلمات صحت و ضعیف حد یاد کرد و دوازدهم عبارت خط اول تا ختم نام
 نامه صحت و ضعیف باشد سیزدهم از الفاظ اضداد یعنی لفظیکه ششتری بر می میج و دم باشد تحریر از چهاردهم
 کشش و اتصال حروف حسب موقع متنا باشد پانزدهم از نقطه کثیر و اعلاب پر پر نماید شانزدهم در نامه
 بزرگ عبارت ظهیری و سطر عرض محرف مندرج نسازد هفتم بر مسافت دوسه یوم نامه بدون این
 تا برنج روانه نکند سیزدهم بعد از نوشتن نظر ثانی بکند نوزدهم بروقت اصلاح و حک حروف خام را بر گوش واز
 بششم و حروف القاب بجای نام چیزی بیاض گذاشته اسم صاحب شوکت برالاسه بیاض نبوسید
 و اگر نوکر کمتر باشد در بین اسطر مندرج نماید بیست یکم در نامه و شش نام قلمی نسازد بیست دوم بجز ختم مضمون
 چیزی خاک بگیرد و بیست و دوم بر نامه مهربان نماید عنوان تحریر نسازد بیست و چهارم نامه را بر زمین انداخته
 حواله قاصد نماید بیست و پنجم اسم مشهور معروف خود نبوسید که مکتوب الیه را بخوبی یاد باشد و در نامه بزرگ
 خود را احقر کمتر نبوسید بیست و ششم از غائب حاضر نباشد یعنی غائب را مخاطب لفظ تحسیر نسازد

بست ^{۲۴} پنجم تراشیدن یک گوشه نامه واجب الاخط یا گوشه برای عدد و ضرب بست ^{۲۵} ششم در نامه زان
و کذا الفاظ و مشتقاق و آردی ایشان قلم بند ساز و بست ^{۲۶} هفتم اگر در نامه سلاطین و ملوک مذکور مبالغه
و استغاثات بنویسد لازم نیست سنی ام محرم اسرار و رازدار کاتب و مکتوب ایسه باشد عبارت ترششی گری نام

بیشتری	<p>لازم آمد شرط سنی منشی گری اولین کن یاد اشعار و لغات شرط دوم خامه می سازم بیان خامه را بگزین بر هموار سطح آن ریح اورا بگزین لک کن تراش و در آن یک رشته پیچ خامه چیست زیاده حصه را گذار و سمت راست حاشیه خامه و بن را پاک کن سوم و آغاز پیشانی خط در چپ ارم حرف انفا کم کن منشی خط جانب اعلی نویس سطر هم باشد کشاده نیز سطر نام زیاده در چپ ادنی را بر عکس اعلی نویس هشتم القاب آواب اشقی گر کرد و صفت بنویسد و عسا گر شود موقع نویسد و در میان</p>	<p>نظم می سازم بر اسه آگهی نیز به شملات فصیح چون نبات تا که راز مخفی اش باشد عیان هر که جا ماند قمر را بر سطح انقواعد خوب باشند این تراش آن قدر میدان دهان و اندر دست تا شکاف خامه آید خوب راست رست قط چیز می حرف پاک کن ایم حق تعالی بکش بالای خط تجلی بین السطر هموار کن عرض کاغذ زیاده دارد و خوشبو عرض کاغذ کن میان در مساوی زیاده مقتضی ماند سطر هموار تا آخر اینس نیز باشد حسب رتبه ای رفیع تا خلافت شرط نه این مدعا از ذکر لفظ در شرط دهم باشد زبان</p>
--------	--	--

یازده از کلمه است و ضعیف
 دوازده در خط زاول تا تمام
 سیزده از لفظ است و در ح
 چارده کثرت و حروف تهی
 پانزده اعراب از نقطه جز
 سطر در حروف کزنویس
 یازده از قلمی عبارت نهری باشد خط
 او شش خط هفتده تاریخ بوده و
 نوزده هنگام حرف اصلاح یار
 ششده بستم جایی نام این گز
 گز شود نو کز و کتر ای شفیق
 بیست یکم در خطی قلمی مکن و ششم
 بیست سوم مهر بر نامه کن
 ششده بیست و چهار نامه را به
 بیست پنجم اسم خود ای دیوان
 در خط اعلی و اکبر ای نیست
 در ششده بیست ششم یاد و
 بیست هفتم گوشه خط کن جدا
 بیست و هشتم در خط زین و کز

کن خذر گریه اندای شریف
 منبرج کن لفظهای خوش کلام
 کن خذر از لفظ بر معنی درج
 حسب موقع حروف اگر تهی
 شانزده در خط منطی در سطر
 این خلاف عقل باشد ای این
 بر سافت و در تاریخ برسان نامه
 پانزده خط را نظر ثانی کن ای شویار
 نیز یک حرف قلم بر گوش دار
 بر خط صنی نام بنویس افتخار
 در سطر بنویس اسمی ای رفیق
 بیست و دوم بهر خط گذار و خاک
 اندران تحسیر بخوان را کن
 بر زمین بگذار قاصد را بده
 منبرج کن چونکه مشهور جهان
 اسم خود را احقر و کتر نویس
 لفظ غائب را مخاطب لفظ یار
 چهار گوشه خطی دشمن سزا
 آرزو او نشان مکن قلمی بدوق

بست نه و خط سلاطین و کاتبان	اول است مهارت کتب در خط ملوک
شرطی ام باش از کتب ایام	رازدان کاتب و هم مکتوب ایام
شرطهای شتی نهایت خوب اند	یا و گرساز و کلامی بهوشمند
هر که بنید در عبارت نقص است	از عبارت حکم نماید نقص حرف
این شرط را از گوش فلکهای	مژده نظم کبریه بهرهای
اگر تخلص ایچان جدید غور	غور ساز و نایور ظاهر که غور

یاب و ورم در بیان حروف زائده خطوط نویسی و امور متعلق آن

ابر از غلط یعنی از لفظ بر است زمین ممر ناسزا و نور صحیح تا به نور خط را آبی از حرف رسد و درست زیرا که مراد از زیدین است گزارش و ملازمت از حرف رسد به جای ازال نار و امضا ثقه از حرف ضا و صحیح عمومی غلط عمود درست انجمنی غلط انجمنی صحیح

بیان خطوط نویسی و امور متعلق آن اول مهارت حروف املا و کثرت کار نامه نویسی بدیهه کامل حاصل نماید و دوم استاد و مدبران باشد سوم فقره با سه فیصیح از کتب عمده یاد ساز و مطابق این پروازش بنویز و پرواز و معاینه کتب قواعد عبد الواسع و غیره از اعداد او ستاد و کامل نماید و صحیح و ساجسته بنویش مضمون مقفله و سلیس دارد و مضمون رنگین را ماده قوی باید و برای کار روزمره عبارت رنگین کار آمدنی باشد اول روزمره صاف کند بعد شوق مضمون رنگین و گوناگون ساز و عبارت بر سه گونه است سجع و جزو عاری

فکر امورات متفرقات و در اسب و گاو یک دست شایه یک دست باز یک جفت کبوتر یک سار شتر یک قطار شتر یک ضرب بندوق یک ضرب توپ و در یک کله یک راس اسب یک راس گوسفند یک منزل بهل یک منزل گاوی یک منزل عی و اگر یک مکتوب ایام باشد در آن

اگر دو باشند دام فیض را چنانچه به همین طور سه درجه را کاتب از فهم دانش خود در راهم بنویسد و الله
و همشیره و کمان را الفاظ دام ظلماء و اگر دو چار مثل عمر و غیره باشند در ظاهر بنویسد
ترکیب پخش را الفاظ الفاظه که مروج است قلم نهدی سازم توبه تعالی بفضله تعالی انشاء الله تعالی
درجه اعلی را البتة اما حظه بکمال حظه النور و بنظر فیض مطهر و تجریت فیض و رحمت خالق بگذرد و عز را بد
و شرف باد برای درجه اوسط بسامی خدمت و تجریت الطاف و رحمت و بکرامی خدمت سلطان
موصول باد مفتوح باد و بآبر و درجه اولی بکماله ساطعه پیاس خاطر سعادت آثار و بکماله طایفه
فلان برسد و بعد از اتمام نامه عزوفی البدریه نوشتن هر درجه را سزاوارست فروم که هر چه از درجه لطیف و کرم
اخبار را به یک سبک را بنویسد و ماوجب اظهار را به دو بگیرد بیت هم کاتب در نامه حسب موقع بنویسد
بیت اگر ضرورتی باشد بگوئی هست و اگر نه سنگ مثل سنگ است و دیگر هم یعنی هر سه بیت
فی البدریه - فرو نرخ غله هر یک نیز آب و این کلمه غرض از این باشد جناب

باب سوم در مراسلات اعلی

بخدمت اخی صاحب نوشته جناب اخی صاحب سزایه افتخار پادیه افتخار در ظاهر البدریه تعالی
شرط تسلیم و کورنش بجا آورده بتمس خدمت فیض و رحمت می شود و بنظر بیت انجاسا جبر جناب
صمدیت بوده بتمنی صحت اعرصه شریف مدام بجاایش هستم بر در عرصه بود که از حال جناب بی خبرم
ورز که فکر مضطر و عرض احوال خود و استراک کماله صحتوری مطهر و احسنه و آن است از آنجا
که فرغ دل از فیض می رنگین و شرباب الصالحین پیدای شود و در مرغ فرشته گذر شسته از سیر گل
و گلشن بلوی احسن پیدای گردد و تیر و زنجار لاله کشن بر لب بند را و الدین و بدین بسیار
مخطوب فرمودند لمجا بزرگی و بزرگوارری شان بخیال سرور دل و در مرغ مسرور به تقاضای
شرم جهانی هیچ گفت باند زبون خانه درآمد و بسته بر قدیم ثوب مانده طره بران امر و طفاک و

بمنفذ عموم صحن دروازه بزرگوار کاتب سے رفت چند دست طابع سرفراش زده به بد قماش
خود کشان کشان کشیده مظلوم گریان گریان با چهره متورم و سر چویم نهانده آمد و در بالین
بعد تکبیر و تفسیر و تحفه دست الفت مقرر و مستطی پیش خود گذارید انتخاب که از دوستان خان
جانبین برابر بر چه صلاح دولت باشد ارقام بنویسد

بخدمت پیر پیر صاحب نوشته پیر پیر صاحب دریا نوال فیضان با کمال مظهره العالی
دریای موج خیز تسلیم تسلیم و تعظیم عظیم بیاوری بر دو دست سبز چو شناوری نموده بعضی
سبک ساران کنار و ریادل موج منزل می رساند از آنجا که در کمری خدا و خل کسی بنده نیست
که در باجان را خطا الفت و نهائیر موجود و قصایان رآل و اولاد و مسدود و بیکدان کفر فان را
دولت و بصورت می بخشد نوازش نامه فیض شامه حکم تماش و استغفار شادی برادر عزیز
سجود لایق اسم با سنی سرخ و شکم در از قامت و از پشت پست باز و آریخ دست انگله گنج
نه صورت نه جمال نه عقل نه کمال نه علم نه حلم نه رجولیت نه سهولیت محض غنیمت و در و فرود
در گرواب اندر طرب انداخت پس معلوم شد که جناب عمیر جو بیجیات خود این حوصله موقوف شد
وده سال و فوات گذشتند جناب بزرگوار و بر ارادت دارنده کسی علمی در جهان است
خاصه بی رایان است همچنین می گویند که بیکله سپهر که خود می بیند این من هم ایام زیاده بیکله
بخدمت والد ماجد نوشته جناب قبله گاهی صاحب خداوند خدایگان مری میچکان و ام افضاله
تبدیل آوری مراتبات باطنی معروض خدمت عالی درجت می نماید احوال فردی بعضی استعدای
صحاح مزاج فیض استخراج مقرون احما و است و در و زبور و عظامی نامه فیض شامه سرفراز و ممتاز
گردیده بعضی بخوبی حاصل شده کوالیت اینجا بدین صورت است که بتاریخ سن و هم شهر حال نیلایم
موضع خرم نگر زندیاری بهادر سنگه علامه چندره از سرکار فزوی الاقدار شهر چکان شد بعد از آنجا

عرض برادر است که رقمه مناجی بعد از مبلغ دو هزار و پیم برست آورده از چهار روز پیشتر در خیابان
آید از پیشین وقت دست نخواهد داد بوجوب قولی که در وقت از دست رفتن از مکان بسته باز نمی آید
درین معنی توقف صلاح دولت نیست زیاده چه عرض نماید

بخدمت مرزا صاحب نوشته مرزا صاحب فیض رسان افتخار بخشندگان و امثالکم بجهت تبلیغ
مراتب دولت خواهی و تشویق لوازم خیرگانی و تعلیم اجرض برادران و زان محل مبارک منزل
سے رسانند مسعود و مشکو بر خیریت ایجا بوده بطبی صحاح افرصه عالی دمام از درگاهش هستم خود بدولت
در زیر ظل غلیل خداست عرض در نیک ساعت مبارک بجهت مناسبتی حوصله بلند و برادرت انشوریت
و نمودند و روز بشارت فیض اشارت سامع افروز گردید که از حضور پر نورندگان عالی دمام ملکه
دارین غلگی کجری دلغ تصویر ملک و متسلط گردیدند و بسیار بخش قیمتی مبارک و دولت روز افزون
گرداناد و بسیارگان دامن دولت را بسیار شادمانی و هزار کارانی حاصل شد پنج راس اسپان کترین
موقوفه بندگان آسمانی پنجم مبلغ پنج هزار و پیم آمده بود اگر اسان مذکور بمشاهره پیش قرار کوکثر شایسته
توانند پیش خود کار برانند و نه مبلغ پنج هزار و پیم را بستم و پنج راس اسپ خریه زود حاضر می شود
امیدوار جواب نوازش است

بخدمت برادرش نوشته پیر و مرشد برقی سلامت رسد و تسلیم قدوس بجا آورده عرض
چیناب مستر شادان حضور در ایست نشوونی رسانند و عقد سفر فازی غلام ماه میام بود آخر شد
و انتظار سی دمام باقی ماند حالا بوجوب حکم سابق این گنہ کار عصیان آثار از عذاب دوزخ
بمقدم قدم دایم پاک فرمایند که از سر قدم ساخته بجهت رفیق گنج خود روزگار در بخت و نایاب
حاصل نماید زیاده فضل است

برادر نامهربان از اخوت بے نشان بید روزان الا ان رحمان دست بر کانه کترین را کمترین

از بطن موری خدا آفریده اگر تسلیتم کند چه کند و تعظیم ندیده چه دهد و غرض که التماس بر آن است که جناب
 بعلت غبن خراج جنگ لاهوری در سرکار کریم سببه بود و جناب عذر که در مذکبه بسته های کو خند
 به یحیی ختم رفتن من از کجی فهمانم و این رویکاری بر پیش ماه و ابر مانده جمله کار کنندگان به سبب مبلغ
 چهل هزار روپیه رملی معلی قرار میدهند فدوی بموجب ابر شاد خود بدولت خانه خاک کرده و سرکار
 نور جمیع نموده در آن سال بیاد فریاد ما در دیر خانه آمدند همچنین دیگری نیست چنان افتاد
 بر سرم است مرگ بر سر رسیده و احقر از آنجناب هفت بار عرض ساخت که مبلغ بیست و پنج هزار رو
 غرضت این آید که می شود آنجناب غلطک نگر رفتن پس نوبت جواب چه رسد معلوم شد که مرگ
 غم روی می خوانند که زرتسک جعفر هفتم شده رود در عین حقیقت بنیاد دشمنی محکم که در مذکبه
 مشهور در پیشگاه کو سینه پیاب دو کم گفتم - امروز عرضی خیاست و امانت و بیانت آنجناب به نشانده
 تمام دعوی ز خود بخود گذرانیده و اوم سرکار خاکسار را مخلص بخشید و دیر فرجانه خواهم آمد و بر
 احضار جناب حکم رفته حاضر بوده بدستور ذلت خواهند کشید زیاده چه عرض نماید

عوض داشت جناب خداوند نعمت فیاض زبان بسیار بخشش کم ستان حاتم دوران دم اقباله
 بعز عرض ----- میرساند عرصه و از ده سال گذشت

که فدوی بعلت باقیات تعدادی مبلغ پنج هزار روپیه تاوان جمع سنگین امیر زمان نوازش است
 و بسبب جمع و دست بالا و فراج نمی شود و در بنده زادگان جمع می کردند و من بهین شبتاد
 و پنج رسیده بحالت مطلوب الحواس می گذارم و زندگی رانه اعتبارم و هر روز از قضا و عده می آم
 و بهر عای دولت زندگی آخری شمارم و همین ندایی می بر آم و فریاد مانده که عینا بهر لبر زیست
 و فیض را دم آخر چه جاسه بر میرز است + خداوند نعمت سلامت را چه عروس ز میساری ز غیر
 و لا غلام به پیری رسیده پرواسه زیور و ازو اگر زیور بود و شاد عورت بهر بدنامی شود

مطهر عالم به هزار تیر از انداد و دوستان صرف مبلغ هزار روپیه فراهم شد امیدوار فضل که خدمت
که بشیر ط منظوری دل و دریا موج از حضور پر وانه مخلصی عنایت شود و در نه در صورت غیر این بودیم
بصرف مرگ صرف خواهد شد زیاده چه

سخن خدمت گورو صاحب نوشته گورو صاحب دافع امر از حقیقت برنج مورت برینا او تار سله الهراج
بعد ادای آداب ما واجب و یا لاکن که در لایحه خزان تهنیت و تمنای حصول قدوس هیمت باکو
که وسیله جلیله سعادت و مغفرت دینا و آخرت است معروض می دارد که احوال مع جمیع وابستگان
طوریکه گذشته و می گذرد مستوجب شکر است و نوید صلاح فراج و هاج عشرت استراج از جناب
سری مهادیو سوامی مسألت می نماید از روزیکه هنگام قصه و فساد باهم بر پا گردید از ان زمان
بسبب مخالفان چنان مصیبت لاحق مانده که چه عرض نماید و یک روز در خانه مع متعلقان
نشستن مشکل افتاد و با بجا پریشان و متفرق ماندم حالاً بوقت مقابله دشمنان نقصان
بی پایان بوقوع آمده غرض که از ایشان را آن مهاراج حفظ آبرو شده از چندین بجانه نشسته ام
مگر بسبب چند وجوه و لجهی کلی نیست و مبلغ دور روپیه نذر آن مهاراج ابلاغ و اسفسته
امید که قبول فرمایند و از حال صحت ذات بایرکات و قیام و خیریت متعلقان اطلاع بخشد
که رفع و سواس شود و تسلی کلی بهم رسد زیاده چه شفیع و مدظل رافت و عطف و کما بسبب
سخن خدمت عمو صاحب نوشته جناب عمو صاحب مغفرتان مری به چیران دام افضا لکم
سر عجز و انکسار خم کرده تسلیمات بالوف تعظیلات بجا آورده معروض بخند عظام کرام می گرد
کوائف این دیار از فضل غفار قرین شکر است و نوید صحتری مزاج آن والا اقتدار از درگاه
آفریدگار نیکو خواشکار بیدر عرصه بسیار و انتظار بی شمار الا نامه آن سرایه افتخار ملکوتیکه
خاکسار در باب عدم احضار بمقام گویار صاحب بچو کمار شرن اصدار فرموده مغفرت و برکت

و از ضمن فیض مشحون فدوی اطلاع یافت این دو کوکاران والا بنابر ایمان غریب پوری بیکران
و کرم گستری بنی پایان و اسما سلامت دارا و کتسینم از است جناب من بطرف کو الیار گاه است
عازم هم نشدم شخصی کینه در نسبت حاضری احترام مقام مذکور ظاهر نموده و در چنین قصور
ازین بنی شعور بطور آدمی و خاصه ای رحمت فرموده مثل سابقه بسیار سببه پندار بود که بجا باشد
اقدام خام طاقت کلام نمی دارم و کز لک با وجود آبروی ویش دیده کجالت انتشار می شود
ایرون این فدویت شعار امیدوار که براس یک کار از سر کار دولت بار برای یوم چهار خشت
در هر هفته از قدوم فیض لزوم بهره مند فرمایند و دام حاصل قدوس عنایت
صحیفه کرامت لطیفه سرفراز و ممتاز می فرموده باشند زاده چه عرض نماید

جناب انجی صاحب مجمع فضل و نعم منع فخر و کرم مد ظله تسلیم بعد تعظیم بجا آورده عرض بخت
والا در حجت می نما در و نکراد این سوا و فیض رب العباد بخیر و مژده تندرستی فرج فیض آسج
دام از درگاهش نیکو مستبدی سه قطعه عیضه با مید صد و صحیفه لغا طریقه مشورت افرید زنده
ارسال خدمت ساخته بودم مگر هنوز بعدم ورد والا نامه فیض آموود که انتشار بسیار آلا
چند روز چند از احاطه تحریر می شمارد من گیر خاکسار است لهذا باز عرض برد از خدمت والا ام که به
حال صحت ذات والا صفات مع جمیع اصاغ و اکابر و اله قلم جوهر رقم فرمائید که موجب عز و تمایز
این گنگار فدویت شعار متصور و در اینجا مرغ غله گران و کیوت بارش باران نگریند و در خدمت
مستفصه گشته که یک قطره از آسمان محکیده اکنون جمیع کاشکارین و یار امیدوار اقطار امطار
که بر آه سبکتری از اصدار صاف شرافت مغرور مایه می فرموده باشند که تسکین
این مسکین از نان حاصل بوده باشد

جناب اخوان صاحب قلمه سبوح دوران و ام اقباله بعد بجا آوری مراتب تسلیم بعد کرم التماس

محمد شرم محمد کہ خیریت جاہلین حاصل از عرصہ قریب ہفت سال این فریبت خصال را دور اس سہ ماہ
 باد فترت رنگ سبزہ گلدار از عرب و یار تلاش بسیار گریا و جو کو شش بے شمار و قیامی اش
 تا پیداکنار و احقر را بدون سواری نہایت دشواری است و در نیولا بدریافت آمدہ کہ چو آن
 والا اقتدار اسپ بکثرت برای فروخت دوازده ماہ می آیند لهذا عرض یہا ام کہ در وراس باو پاد
 از موپنج و شتر صاف و در خوب روی و تیز روی درست و در قمر ہاری نہایت چست باشد نہ
 بموجب موضوعہ بالا خریدہ اطلاع فرمائید کہ از پنج سائیس مع مردمان و بلخان روانہ غایت شوق
 لب لباب بکشایم و رجا کہ ماحصول ملازمت گرانہی نفع از ورود والا حاجات مفروضہ و ممت از
 می فروودہ باشند کہ تسکینم از آنست زایدہ حادہ

بخدمت خسر پورہ کلان نوشتہ جناب برادر صاحب مجمع فضل کرم شیخ تفضلات تم دم آوا
 بعد اواسے آداب واجب عارض دعا است رو خدا و این نواح بفہمن استدعای صلاح افزونہ است
 مقرون شکر از دستان است از عرصہ چند مدت بعدم ورود والا نامہ فیض آمو لیل و نہارت روز و متشا
 و با انتظار اصدار صحیفہ آن والا اقتدار دلم سیر از مہندارین روز را بھوانی دین زبنا را حاضر حضور
 کرامت گنجر می شود رجا کہ انکوائف صحت ذات ستودہ صفات و نیز وضع شریف این نجیب را
 سرفراز و ممتاز فرمائید کہ رفع نگرانی و حیرانی خاطر م شود و عرصہ دو یک روز سپرے گردید
 کہ از جانب مغرب چنان باد تند وزیدہ کہ نقصان غلہ و درختان پیے پایان بوقوع آمدہ زبانی
 نامبرودہ مفصلاً و شریکاً روشن را سے فیض پیرای خواہ شد و آیندہ ماحصول نعمت سے ملازمت
 کیسب یا خاصیت از تفضلات آن خداوند نعمت امیدوار کہ از اصدار صحائف مشعر کو ان
 معزز و سر بلند می فروودہ باشند کہ اطمینان این ہیچمان از ان حاصل الملائمات خمس شوم زیان
 بخدمت گدرو صاحب نوشتہ جناب گدرو صاحب محرم از حقیقت بخشندہ اعزاز و نعمت

بر مروت بر مصداق و تار و زلف انگار جل سله المراج و مذکوت و پیر نام بجز تمام بجا آورده متمس خدمت
فیض و رحمت می شود کوائف این هیچان بضمن استماع صلیح مزاج آن فیاض زمان
مقرون شکر بجاوان است از دست مو نور و عرصه نامحصور با وجود ابلاغ سه قطعه عریضه انکسار
بعدهم اصدار نوازش نامه آن والا تبار طبیعت این فرو می را کمال انتشار و دینو لایماه کنوار
تا بهشته بجا رفته بجا رانیم حتی که نوبت طعام برای نام رسید اکنون از فضل بسو ناهم می
و کپا آن مزارج طبیعت و بلصوت آورده یقین که عرصه بخت و تقویت کامل حاصل شده
خواهر رفت حال عرض بفرض دریافت احوال تندرستی اصحاب امر به اقدس و نیز صفا و کبار است
ایست که بغیر ملاحظه عریضه بجا غور بر عزرات معروضه بالا فرموده از ورود صحیفه شریفه مغرور و شریف
و نمایند که اطمینانم گردد و آینده هم براه برآید از صدور نوازش نامجات تفخا زایات ماه بجا به بال ضرور
مغرور و مایه می فرموده باشند که سکین این فقیه متصور از است مکر عرض اینکه یک مرد پشیر
نزد احتساب و نحوه افرو ز گشت ایدون ضرورت دیگر مروت نماز اطلعا بمرض
رسانید زیاده چه عرض نماید

بخدمت همنوع کلان نوشته جناب برادر صاحب افتخار بخش کترینان دم ظلمت بعد از
مراتب تسلیات عجز سادات منظر دعا است مسجود و مشکور و خیریت اینجا بوده بخت صلیح از جبهه
افدس دلم بدگاهش هستم از ورود والا نامه شریف این نجیب مغرور گردید از تعالی عالی هم
مرا مین نوازش و کرم به رسم ظل گستر دار که بهر صورت طمانیت این فرو می ازین باشد
حسب ایامی معالی حال منظوری شادی استفسار نمودم جناب لاله نامک چند صاحب اقبال شادی
و اجازت ترسیل رسم بچلداران بجا بهی که می فرایند انداختن صحیفه جناب مدروح البلاء خدمت
بجا و بهی که قبل سه هفته از ساعت معصومه رسم بچلداران بزرگوار و پاک مطلع فرودن ازین ضرورت

و از انجناب امید فرمودی است کہ آنکس از این کار بخوشنمائی بسیار سرانجام خواهد یافت زیرا کہ انجنابین
حصیر احقر متصور و از معاینہ نقل خط جناب محتشم الیہ ہم صاف نظر بر صحت و عاگوئے بام
کہ نارائن سرانجام این کار بخیر و خوبی رسانند و عاگوئے سعری و نیم شبی ام مقبول فرماید و آئندہ
امید اندازم کہ دائما از صدور صحیفہ انفاخر لطیفہ معزز و محترم سے فرمودہ باشند کہ کینہم از نیست
اطلاعا عرض پر از شدیم بپایہ چہ شرح و بہ

بخدمت خسروہ کلان نوشتہ جناب برادر صاحب سرایہ عظمت بخشندہ اعزاز و نعمت
وام فیض ہم بعد گزارش مراتب تسلیم واجب التخلیص مظهر عا است سپاس بقیاس بدر گاہ
قاضی الحاجات کہ حالات اینجا بخیر و نوید صحتوری تاج غفر لطیف ذات مقدسہ این مع جمیع
خرد و کلان از در گاہ و از دہجہان بکسوسول و مامول از دست و افرو عرصہ شکا بعد ہم متکشفان
احوال اصلاح امر جناب شبانہ روز فرمودہ گوناگون سپارمول خاطر ام است امید کہ براہ بندہ پروردگار
خطای خاک پای معاف فرمودہ از کیوت تندرستی و بخت و قدر فرماید کہ تسکین کرد و در ابلاغ
عرائض قصور ازین بے شعور باعث چند امور و الف و سیمیان و خیر الماضی لایذکر و رین و لانا و از ان
جناب لالہ رام پر ساد صاحب ہی این ہمچو ان براس دریافت استراج مطع و در باب سلی
فشق شرف صدور فرمود و این ہم در سطور فیض کجور مندرج بود کہ بوجہ ایام ناستحسن مودفرتند
ملتوی دہشتم لہذا امید از ذات والا اندازم کہ بر لاری از جواب با صواب معروضہ اطلاع
و آگاہی بخشیدہ بدم بصدر صحیفہ افتخار این خاکسار را معزز و ممتاز سے فرمودہ باشند
کہ تسکین صغیر و کبیر و حقیر از ان متصور و واجب بود عرض نمود

بخدمت پیر نیکو کلان نوشتہ جناب برادر صاحب سرچشمہ فضل و کمال دام اجلالہ فرق کسا
با ظہار و عاخم سائستہ تسلیم بصدر تکریم بجا آورده عرض رسا ام از فضل غفار و در نحو ارفاقت

و نوبت و اعتدالی مزاج عشرت اشراج از حضرت پاک پروردگار نیکو مسالت می نماید درین ایام
فرخنده فرجام و راه اساطیر روز چهارشنبه ساعت پنجمین قوه العین سعادت نقش همیشه بخش جو
زاد اندر قریافته اندامش یا معمولی و مبلغ پنج و پهلقد صاحب کالکاباری ابلاغ خدمت است
امید که برهه مریدانه انجمناب مع جمیع عزیزان از و یک روز پیشتر ساعت معهوده تشریف ارزانی فرود
زیب بخش محفل شادوی فرحت آبادی شوند در صورت عدم تشریف فرمودن موجب بیتک این
خسته تن متصور خواهد شد چرکه زیب و نیست این کار از رونق افزوری آن والا بتا تصور و آیند
براه تفضلات بزرگانه از صدور صحائف شریف مغر و متاخر فرموده باشند که اطمینان احرازان
متصور زیاده ندگی

بخدمت خسر صاحب نوشته جناب لاله صاحب خداوند نعمت ابر حجت دام مجرم سر تسلیم
حکم کرده مشک کبریت اینجا بوده ملتی صحاح امزه تشریف این نیت دلام برگاهش می باشد قبل ازین
دو قطعه عیضه ملو بخیر و عافیت و کیفیت اینجا ابلاغ خدمت فائز البرکت نموده بودم که هنوز از اجوبه
مغفر نگه و یم زین موجب شام و سحر باعث تفکر پیرامون خاطر احقر اندازین روزها مضمودیر مجام را
مخلص بابر استکشاف احوال تندرستی مزاج آن والا بتا و نیز صفار و کبار روانه خدمت کثیر است
کرده ام رجا که از کوائف اصحای امزه اطلاع فرمائید که رفع وسواس بقیاس بود و آئینه تاحصول قوت
میمنت لزوم از تفضلات بزرگانه آن والا اقتدار امیدوار که از صدور صحیفه افتخار این خاکسار فرودیت
معز و سر بلند می فرموده باشند که اطمینان به چیران ازان حاصل بوده باشد اطلاع عرض نمود

باب چهارم در کلیات و کتب

محب گیرنگ دوست با فرهنگ سلامت شوق بس است گرد و ذوق کم دم بدم براسه اعتماد
پیرای مودت سنای واضح باد احوال مخلص بطن استعدای امزه آن مهربان مقرون شکر از و زمان

بارها نجات می رسند و دوست از جواب یکی بهم خبر سند نیست و گفته بجان الله بخوان و دوست
که حرف دوستی را بر طاق آسمان گذاشته پس نوبت ملاقات چه رسد فقط نام دوستی در میان
مشهور در جهان بموجب فروز دیگر وصل با بار برادر و دد برات عاشقان پر شاخ آهو جز یاد و بجز
اشتیاق ملاق چه تصدیق دهد

صداوق الوداد راسخ الاتحاد ہرنگ محبت و مودت سلمہ اللہ تعالیٰ بعد اشتیاق منادیت و شوق
مکالمات کہ صد شمع محفل مقصود و پروانہ اش شواد و اسخ راسی رنگین و رنگ افزائے محفل و انش
و در بین باطن ہرست کہ بدو کلمہ خیر و عافیت مزاج نام ما و در افتادگان اقبال نام و در معاذ اللہ ہجو
صاحب و ان کہ صد ہزار دوست نادان بران محب قربان باد بعد ترک دنیا باد اسی رسمیات
یا دگاری و بیوی چه اعتماد نمودہ شود فقط

بمختصرست مرزا صاحب نوشته مرزا صاحب سر حشمت الطاف معدن اعطاف دام اشفاقه
پس از سلام و آرزوی کلام مودت انضمام کرمضا طبعس قلوب احبابست و ضحیح برای شفیقت میرا
گردانیده می آید که قصورات شیطان و شرارات لایعنی بحوارح قولیه و فعلیه در عالم طفولیت بقفاضا
عمر بذات طفلان بسیار است و کثیر پیدای نمود و بروز که روز تعطیل بحوجب فرو بردن جمعه باز بیکاه
طفلمان است مکتبها بجزیره دوستان یکدل گستان می شود و زندان صاحب زاده بلند اراده
همراه هم مکتبان بعد بازی کاغذ بازی و بلند پروازی و فراغت طعام و آشام بسیار باغ بطع میوچ
بریشخ درخت بار بار دست اعتصام انداخت ناگاه قرقاب و بریان قلوبک غلید خون بسیار
ترا وید از خون والده و برادر گلان پوشیده و پشت فی الحمله با طار طفلان همراهی شبنم گونا و طبله و
که حال در حقیقت است و شفیق الدین قصاص و طلب نمود او گفت که زبل شتر بعد اوی بر خرم بسته
در عرصه اندک انگشتک خواهد زد و در هم فروخته خواهد رفت چنانچه یک شتر خوار به بسته شده

کتابخانه عمومی

پشک اشتر لبخا دی آن مهربان امر و نفوذ ترسیل فرمایند

مخلص با اخلاص محب با اختصاص زاد و نموده آرزوی مواصلت ساهی و تمسای بهم کلامی مختصر بزرگوار داشته پیر عایک را بد فرو عجب زمانه بهار و فغان هم آغوش است و پیا له با ده بدست و جازه بردوش است از نچا که جامه سرشت انسانی به تقاضای قوت نادانے بر رحم کرم زمانی و رضای آن بانی شاکر بالاستقلال غنیت و آن رحیم کریم است چنانچه بروز یکشنبه بیتی ایکا و ثنی سودی ماهیسیام مانند اناس برون مرون لغو جنت آرام بودن جناب بزرگو ارو تو لد شدن و نزدن نیز بهر خوار و غم و هم طایفه زن گزید و عروس شادمانی و زبان مبارک بادی بر لب و لب و لکما کشود پس مندر و بی راجه وصل سبحان الدجین بزرگ دار با حسنات و نیکنام کی پیدای شوند

منوچهری بیخا و صلات
سجود نموده

خالص صاحب مجمع اخلاق و کرم منبع اشفاق اتم زاد و نموده یکم بعد سلام غلت انضمام و آرزوی کلام مودت الیام خلاصه مرام این است و پیر و نیقیامی با ستمدعا سه رسن و آلات آب کشی از غریب خا رسید امر و زباز رفته رسن و آلات رسن پنج و سیاب لکشته مجبور و فرستادن ضرورت صد که اگر کار خام مصرف خود احسان چند اعداد شتهای موج قابل است و پنج دست رسن عنایت شود و کبر و شکر گزار و غریب خانه با کار نوازش میفرده باشد نیز و چه

بخدمت هسک یعنی سمدھی نوشته شکار صاحب مجمع خوبیهایی بیکران و منبع الطاف بی پایا ز و الله اخلاصه بعد سلام به نیاز تمام و شوق ملاقات که از اول و لا تخصصی است مشهور در همه محبت پیرا سه گروانیده می آید از آنجا که درین دنیا بهار فغان هم آغوش هر یک را رنج و ملال مالا مال و شادی مختصر برافصال مفضل و اول الجلال قال درین و لا رنج انتما رستوی سانه تا گزیر شرف بهشت شکار این صاحب یعنی والدۀ نور چشم موقی لان حیو کما کما رنج و غم و دجها چا کج غم و الموم و در دل بنا نگشته چه عوض دارد شام از چنین غم جامه سیاه پوشید و صبح از الموم سیاه

برتن ویرگیل را گفتند که پیشانی هزار و بلبل را آه و ناله در مقام سیر از مرضی خدا هیچ چاره نیست
 اگر اوست اندر است و اراده انصاحب در قوه هر آنکه زاد با چارمیدش نوشیده زعام و همی کل
 من علیها فان؛ بصیر بود و انتم آن مشفق لکم بر مرضی الکی صبر باید ساخت زیاده چهل صلی و
 عشی صاحب محبت عنوان کم و فاسی مخلصان زاد و مودت آرزوی اشتیاق ملاق مختصر
 بر اتفاق دشته به تسلیم مدعای که اید از فضل داور عالم پرور خیریت جانین عرصه یک هفته منقضی
 که زبانی آیندگان آنصوب نوید خوش آلوب نشا ط افزای قلب این میجر که از دیده دور است
 بمشتر بخیر و عافیت مزاج سراپا ابتهاج دریافته خوشی حید و مخمری بیحد حصول پیوسته اندرین روز
 باز بدین ریشه یک پرچم قرطاس مشکک خدمت شده مترصد ام که از کواکب استحکام عمده و صورت
 افزونی تمنا به وسیله عمده مطلع سازند که انتعاش خاطر شود و از اخبار تقریری عمده معین علی حکام
 قوم خبر گیت و نشی صدر که عجم پورا اطلاع می ساخته باشند زیرا که مصنون مرتب ساخته و اعلام کنند
 سس سازم و بلکه از وصول پارچهای موسوم کایه سماچار آن یار غفور بخوبی آگاه آئینده
 توقع از ذات مودت آیات آنست که تا حصول معانقه حیسانی و مکالمه زیاده از حالات
 امر به یاد شما می ساخته باشند که المکتوب نصف الملاقات متصور زیاده والسلام
 خالص صاحب مجمع شفقت و دوا و منبع مودت و استیاد و لطفه اشتیاق معانقه جسمانی
 و مکالمه زبانی که حدی و نهایتی ندارد و مختصر بهر هنگام دشته مدعا نگاری شود و از عرصه پنج سال
 دور اسب بزرگ سبزه هند را خاص عرب در کار مگر باعث عدم و تنیابی دلم را انتضایا
 چرا که میله خیر آباد بعد هفت ماه خواهد شد و این نیازمند بدون سواری بیقراری سس اندک اگر میله
 مذکور عنقریب بعدی از آنجا خبر دیکره که فتمی ایدون مردمان آیندگان آنصوب سس گویند
 که بدربار آن یار غفور اسب سطور همیشه دارد و از ده ماه فروخت می شوند لهذا مشکک

مع نوید شادی عزیزیم سعادت نہاد لاله تانیر سادیو باہر جیٹھ و نیز ایاسے براسے اشتراک برات
 برادر عزیز سطر نسبت راقم وصول طرب شمول آورد بسیار نشاط و ہزار انبساط این مہجور
 کہ از دیدہ دور است حاصل شد و الجلال آن محب را ہمیشہ باین یاد آوری بی منتہا نام صورت
 مسرور و سلامت داشتہ بمراتب اعلی رساناد کہ اطمینان خاطر ممتصور راقم شب و روز بجناب پاک
 سخن استگاری ملاقات بخت آیات بحد و کمان بود کہ ناگاہ این موقع خوشتر سند دل پسند برست
 اگر خواستہ خداست بشرط آب و دانہ فی لطفانہ بالضرور بمقام تلخ آباد ہنگام روز اسکے
 برات مذکور رسیدہ یک جلسہ خواہم شد بموجب عصر جمہ خوش بود کہ بر آید بیک کشتی کار و آئندہ
 تا احصال معافانہ و مکالمہ از ابراد عنایت نامیات مسرور و متہج سے ساختہ باشند زیادہ
 سنجی و مت ہمک نوشتہ شد کہ صاحب سر شہرہ لطف و کمال آئینہ حسن و جمال دہم ہو خاتم
 و لولہ شتیاقی ملاق نہ چندانست کہ کمیزان بیان بند لاجرم منحصر بر ہنگام کلام داشتہ بعبای
 مافی الضمیر سے پردازد احوال مخلص نصمن استدعا سے شکفتگی از بار مروت استخراج خسرین
 اوست و الامانہ شفقت طراز متضمن بخیر و عافیت مزاج سراپا ابتہاج مع جمیع عزیزان
 مع چہار کوزہ قند بنا بر این مستند بہ دست ابو دہیا کنار و رود مکرمت فرمود از بس محفوظ نمود
 و بادراک افراح مزاج ایشانت تازہ و دولت بے اندازہ حاصل گردید مشک بجناب ایزدی
 بجا آورد و اما مے باین التفات یگانگت آن قدر دان را دام از کمالات و عرواست زمانہ
 محفوظ داشتہ سلامت با حشمت و ارا و شکایت عدم رسی مکاتبات کہ زیب تحریر سامی بود بجا آ
 الحال توقف و ترسیل حالات خیریت آیات بروی کار نخواہد آمد و آئندہ مترصد اشتقاق
 کہ بشرط توجہات از مژدہ خبر خیریت مزاج ماخیز طلبان را یاد دشتا دے کردہ باشند زیادہ بہر حقانہ
 شوق ملاقات سے تصدیع دہ

سخی مست ہمسک نوشتہ۔ ٹھا کر صاحب قدردان مجموعہ حسنات فراوان توجہ فرمائی بیکران
 زاد لطفہ بعد اظہار مرام سلام ورواسم اشواق ملاق کہ زیدہ مرام دلی و مقاصد قلبی است
 مبرین راسے شفقت پیراے باو شکر بدرگاہ پاک پیرو درگاہ کرم تحسیر نیاز نامہ درینجاخیریت
 دارم و نوید تصحیح مزاج لیل و نہار از درگاہ آفریدگار نیکو خواستگار ورین و لا مبالغہ بہت پرور
 در رسوم شادی کتختہ دے بر غرور دارالالہ رکبہ دیال زاد اللہ عمرہ ترسیل خدمت کثیر المنفعت
 نمودہ شد توقع کہ درجہ پذیرائے یافتہ از رسیدان اطلاع سازند کہ کیسہم کرد و و اندہ شہادت
 از عنایت و کرم آن ارم کہ تا با عدت بمقارنت نہ انجا موقوفہ حصول دولت ملازمت با سیتان
 تمنائید از ایزاد گراے رقائم مغاخرت اندوز سہ نمودہ باشند کہ ہر آئسہ اطمینان این نیاز کیشنا
 متصور زیادہ شوق

سخی مست ہمسک نوشتہ ٹھا کر صاحب معدن کرم منع الطاف احم زاد اشفاق کرم بچہ سلام
 و نیاز و تمنائے حصول گرامی مواصلت کہ زیادہ از حد است مشہود ضمیر منیر قمر تنویر نمودہ
 سے آید شکر بدرگاہ مجیب الدعوات کہ تا تحریر نیاز نامہ خیریت جانہین نیکو حاصل و متواصل
 صحیفہ سائے غیمتہ گراے ہر حرفش بوسے محبت و مکتا دے میدا پشام جان من اطمینان
 معطر شد و عین انتظار مع لوازم نسبت کچھیدن بر غرور اسعاد و قرائن لالہ راج سزائن
 رونق بخش چہرہ وصول گردید قلب را فرحت رسانید شکر بدرگاہ دوزندہ جہان کج آن کرم فرما را
 مابین نوازش بے ہمتا تا روز حشر صحیح و سالم نوشتہ بمقاصد قلبی رسانا و بقول بدیت آمدان روح
 روان کام روئے اقبال بنوقت من خوش کہ بکام دل من می آید ہمشفق برو زانہین
 سودی سستی روز چہار شنبہ تلک نوردیدہ سدھاری لال از شہر لکھنؤ از خانہ منشی رام کوپال
 آمدہ بود و روز مقررہ بوقت نیم شب گزشتہ قشقہ بر پیشانی نوردیدہ تہیل و منور گردانیدہ شد

و بعد عرصه دوسه روز بنگلستان را بخری تمام رخصت کرده و اودم زیاده طاقت گفتگوه ندارم
 شما که صاحب مظهر اخلاق و قدر دانی و مسر را شفاق بایم الامتناس فی دام الطافکم بیکدیگر
 حصول ملازمت سرایا افادت و شنیداق منازعت و مکالت که لاتعد ولا تخصی است
 منکشف ضمیر بود و تخمیر نموده می آید بر خیریت اینجا ساجد بکتاب صمدیت بوده خواستگار می آید
 آنقدر دان و ایما از بنا بشن استم از بروز عرصه و نوبت یک احوال صحیح مزاج سرایا اقبال
 و نیز صفار و کبار با نواز آمده موجب کثرت جبروت گردیده اند از دین ایام سیل جوامع را می آید
 نوزید بدن حسب تفصیل محض بنابر سندر اک حال آنجا روانه خدمت سامی نموده مترصدیم
 که بعزم خیال قلیل کثیر در عرصه اجابت مقرون فرموده از احوال صحوری از صبح جمیع صفرو کبر
 اطلاع فرمایند و آینده توقع از ذات ستوده صفات اندازیم که بر او لطف و لگیا نکست همواره
 از ایراد عنایت نامجات یاد آور و کرم گستر با نیاز کیشان می شده باشند که تشنه خیریت طلبان
 متصور الانست زیاده بجز آرزوی مصلحت چه تصویب دهد

شما که صاحب مجمع الطاف بکیران و منبع اعطاف بے بابان و ام عنایتکم
 بعد توضیح مراسم سلام نیاز مندی و استحصال موصالت غلت پیوندی که زیاده از تحریر و تقریر است
 لهذا از کثرت بخش در گذشته و منحصر بر وقت و شسته بدعا س لا بدی می پرواز و رعد نیاز کین
 بفضل اکرم الاکرمین مع جمیع که و نه قرین خیریت است و مژده صحیح مزاج مع وضع بشر لیب
 لیل و سنا از روزگاه کردگار نیکو طلبکار دین ایام میمنت التیام الطاف نامه مواجات شمامه
 مشعر طلب شادی بر خور و ار لاله بند بر ساد به تعین ساعت شادی کتختائی به ماه چشیده سودی شمی
 مصحوب سٹی حجام و رو و کرم فرمود و افراح موفور و شراح نامحطور بجمول پیوست عز و جل
 ذات ستوده صفات را همواره باین یاد آور س لا انشا و کرم گستر بی ملتئمنا ابد الدبر سلامت

بجهت ذرا که تپش خاطر نیاز تا شرا نیست مشفقاً ساسی که زین قلم عطفت قسم فرموده اند
 بار البر و چشم مستغیر و قبول نوعی عذر نیست چه که بچنین حالت تمهیدستی و قیاس ساسی
 بهمه حال متوقع ام که بساعت محدود متذکره بالا مع بر و برهن تشریف آورده از دست کرم هم
 از بارگران سبک دوش و زنا چندین باب اخلاق ولی و شفاق قلبی ضرورت و آینه
 چشم شست آنست که بدام تا حصول نعمات ملازمت سر ایا قادت بر او لطف دیکه نکست
 از صدر و عنایت نامحبات ماینا ز کیشان رایا و ذرا و کرم نما بوده باشند زیاد ایا محبت مدام
 منتفی صاحب مجمع خوبیهایی بے منتهای و کرم فرمای لا انتهای زو محبت بعد اظهار کرم
 مواخات انضمام متکلف خدمت سر ایا برکت ام که بیان اشتیاق ملاق جسمانی که شرف مراد و کفایت
 بیرون از حیطه طاقت انسانی و به تحریر فحوائی اشواق در برادران اخلاق آب دریا کافیه نیست
 و نوشتن کلمات شوق را به چنان که ریگ بیان را با انگشت شمرده است تا چای از آن در گذر مشته
 بگل چنین مدعای گراید الحمد لله و المنت که ریاض خیریت روتبارگی دار و مشفق بغور فهمند
 که چند قطعه نیاز نامه متواتر بدست روزندگان آنصوب بخدمت ساسی ارسال نموده بودم الا ان
 نیاز نامه انتظاری کمال کشیدم بقولیکه الانتظار اند الموت فر و لند الحمد لله ان حیر که خاطر خوش است
 آمد آخر زبیس پروه تقدیر بدید یعنی از فضل باغبان حقیقی در ریاض نامحبات سبار تاز و رونق افزوده
 گشته و بهر طرف غنچه خاطر شکفته آورده که نامه عنبرین شمامه بدست رام پر ساد و در دفسر و
 داد محبت و مودت و در او اند تعالی حریفه آن شفق را همیشه از فضل خود سر سبز و در میان و آن
 و تا دست داد ملاقات دوم لبنایت نامحبات بصحابت مویان آیندگان آن تراج سبیل توفد
 شادان و فرحان می فرموده باشند

آرزوی حصول ملاقات بجا آید که به تفسیر آن فی خامه راس بر سر به گلو و سوراخ و به استقامت مشهور راس عطر آتشی گردانیده است آید الحمد لله که غنچه سیرت جانین تا تحریر قلمه بدو به آید عین شمیم افصال لیکم که نخل هندوستان آفرینش است شکفته و فندان با درنگین نامه شکنین بهما که از بران با خود بوسه شفقت و بیکتادلی سے واد چهره وصول افروخته مشام روت را معطر گردانید و غنچه دل پیاز منزل از نسیم مضمون بشاشت مشحون خود گل گل شکفتانید که یور قتیقه آن حدیقه خلعت وارتباط را باین یاد آوری بے منتهمای سر سبز و زیان دانه شیشه مراد و بی مثمر گرداناد هر حدیقه که تا دست واد معالقه جسمانی مشام آرزو را بر وایج گلرسته نامبات مجننه و معطر سے و شمشیر

مصرعه حصول خطاب و نصف الملاقات بنزایده چه

باب پنجم در بیان مکاتبات ادنی

شکره شجره زندگانی بر خور و ارقه العین ز اود الله عز و قدره بعد استدعای عمر و دولت سعادت پیوند واضح با خطوط ایشان خانی درین تکلیف روزمره حرکات بایمانی می نمایند و آن لحنت جگر است غیر تن بلطنم نمی گیرند و کسایت که تواند و او تسکین بے قراران را با حساب خشک حسرت سے و بهر مشتاق باران را با سبحان الله العزیز را با وجود فراخ نوکری را قمر با خرج فرستادن و شوارا گریه و بنا و خوف عاقبت باشد برای این جانب خرج معقول بفرستند و درین سن ضعیف تکلیف گوار نیست و سینه شود و آن بر خور و از خوف خدا را خوب خیال دارند ز یاد و الدرع فقط برادر عزیز و افرتمیر بر پایه سعادت و شادمانی پیرایه لطف و زندگانی مدغم و بعد و عا سکه ارتقا و عمر و دولت مطالعه نمایند احوال اینها سبحان الله و خرمی مزاج آفرین از نگاه بختی خداوند تعالی همیشه یک خواستگار است شادی کاخیر نور چشمی بختی و هیچ بدی بدیسا که قرار یافته است چند و بزبانی هندو پیران پنجه رخ گنده و بار یک یک من و دو من پنجه روغن زرد و تدبیر خرب کرده

در عرض نهفته رخصت گرفته بخانه بیایم چه اگر ازنا ضعیف هیچ شرفی نیست زیاده عمر از وفات ^{مستاد}
 نزدیده شرافت و بکایت و قوی گنگست و قرابت متوسط المرام پیش و کام باشند آرزوی دیدار
 راحت آثار جمال با کمال که شمع جلال اقبال پروانه اش با و نکشف ضمیر سعادت تخمیر نموده
 س آید خط مسرت منقطع مهربانی نامه طحا کران آمد با یخ تاب خوشی حاصل شد موافق محرابی
 شاد و منظور کرد بادش با و بنگهان مشیم مانند بچله دان از جلوه کرکے دست بر خور و در تال ماند
 در حالیکه انکار ناک و اقرار ترسیل مبلغ با مصدر و سپه ابلان و دشتن در لکن از بستی و پنج روز بیشتر
 طحا کران نوشتند در اوقات که مبارک لعل آمد ها لاموافی محراب آفریز ساعت شادی باقی است
 لکن تمام و کمال روانه کنند در صورت غیر کار بهتر طیار فضل نعم البدل خواب شداد و اندکار او اند
 زیاده الحافل تکمیه الاشارة

بر خور و از بخت بیدار بلند حوصله کامکار طول عمر بعد و عاصی نیک اختری و طالع اسکندری
 مطالعه نمایند پیر میرزانه و پیغام بدست و زبان قاصد از خانه آمده نوشته بود که بخانه لاله فتح چند
 شادی کار شیر روز استی سدی اساو هم در پیش و بشران نزدیک و دور می رسند و خواهند رسید
 و مجمع نسوان عالم بر آوری شهر خواهد شد و همه حلیات و کلیات طلای و نقره و ساده و مرغ پیش
 نه تن و پوشاک زر سپه عالیس و عنایس مقابل موجود مگر تر و خان و نیم شک و جوی کران پهل
 با وصف تقریر و تحویر فایده بسهل انکاری هست کاری آنطرح هنوز صورت نه نسبت وقت
 پیشمانی و حسن ظن در سیدانین جبت مبلغ پنجاه روپیه نقد و پنج جفت کرن پهل برای آوردن
 نگین و کرن مجید و هم بعد با بسته و فرستادن نگین بلور و ساده کار حاصل کنایه
 مع جوی ششم کرن پهل نو ساخت زود تر از زود و هر چه بجلت تمام تمام تر از و سه روز بیشتر
 میعاد شادی در بخار سازند تا کید و اند

برادر عزیز از روانم بفظ خلاق مکرم اکرم باشند ساکنین تمناء و عنفوانی از می رنگین و از غوغای
 مراوات فروغ جوانی تا ابد محمود و لبر زباید و پرو و ستیارام قاصد و نانه قلم غیر وقت پرسیدن
 قلم احوال پوست کنده بیان کرد که با وصف تحریرات نصایح چند و چند در عالم عنفوانی
 بعد طعام لذیذ بخت جناب والده و عمه و دراز کشی خواب غفلت شیطان و سبقی از اوراق
 گنجینه و شش مهره شطرنج و صحبت او با شان خراب بشرب رنگ و پیداشدن آتیم بالمرص
 هم نشینی و در حالت بناقتن از خانه متصرف قرض و تقاضا سے قرض داران مقام تنگ کشیده
 طعام نخورده شب در فکر خواب ناآمد پس معلوم شد که دولت علم قدیم از خانه پاتراب کرد و آخر
 گنجینه و دارائی و شطرنج بهرامی بنا کاسے تمام نصیب شدنی است صبحم گرسنه و تشنه و رات
 بازاری سیر بدر سه رفته چه دید که چارپایے خر و سه دست طول کی نیم است و دو صورت
 فتنه لطفک حکم نیم خوراک و بهره طفلان مامور خر وقت در بار حاضر شده بعد عرض حال
 و استر شاد و دو تنگه براسے گرفتاری حاضر شدن ایشان جناب اعلیٰ فرستاده اند عرض آن
 مرز واری در اینجا خوار سے بخوار هندیافت زیادہ عمر دراز باد فقط

برادر بیکان برابر شیر برشته بخت بلندی و درویدی افادت و از جمندی زید الد عرقه حاصل
 حیات دوام از نیایک اغصان طوبایے مرام سمدام روزی باد توقع که بقضل متعال شامل
 خیریت و جمعیت بوده باشند از آنجا که عالم خوابنے دیوانگی و نافرمانی می نشینم
 ضرورت را با وصف عقل و دانا می و بینائی آفت آسمانی سے و نندای گل کجالت طفلان
 و دختران و گیلیان و خانمان همه تن شما مارا بجز ذات عزیز که اماد زرا و حقیقت است نمی دهند
 که قرض کار خیر بارگران فقط و باقی هستند نه امیر نه وزیر نه فقیر سرانجامش بکدام وقت و پرده
 اغماض داشته محض منیر است نروم هزار روپیه جا بداد است براسے همه تن طفلان است

خصوص برائے ایہکار عقد سعدین نیست ہزار خانہ زنند و مبلغ پانصد روپیہ دین پانزدہ روز
بفرستند کہ ازین فرض فراغت یافته شود ورنہ مبلغ دو صد روپیہ باسن و شرک جلوہ طلبہ اند
مع لقمہ جنس خود بملک غیر نقل خواہم ساخت اود اندکار اود اندین بدنام نخواہم شد زیادہ دعا
برادر خستہ سیم از جان بہتر بلند اختر از دعای عمر بر خورند دعائے ارتقای کامکاری و بخور و کار
و از یاد بختیار کے مطالعہ نماید خط ایشان با استدعائے تقسیم برگہ دور شہ پوری و جدی
چہ مواضع و چہ زمین و چہ باغات و حویلی ہمہ چیز با رسیدن ختم و در جناب والدہ صاحبہ معظمہ
ضعیف است حال بد ریافت آمد الا آن برادر خوشحال را چہ تمیز کردہ در سفید و سیاہ امتیاز تفرقہ دارد
و در حیات بزرگوار محبت جانین برابر متصور و ہم مشہور جہان است وفات جناب را
عرصہ قلیل منقضی گشتہ بان اگر از ماکدائے نوع شک و شبہ بودی تا مقام شکایت و جب بود
دران ہنگام مارا ہیچ شکوہ نگشتی بجناب والدہ ماجدہ التماس نمایند کہ نہ غفلت از گوشش
ہوش بر آرند کہ بندہ پدر را بروقت شادی کردن معروض ساختہ بود الا جناب بکجایات خود کاغذ
بکواہی از ہر خود پیش رئیسان و حاکمان ترکہ جمیع برادران زیب قلم فرودہ بودند ہمان قدر
خواہند یافت زیادہ عمر و از باد

کمل بہار چین کامرانے مل بہتشار دماغ شادمانے فرزند مولچند بچہ جاودا نے بہرہ مند باشند
بعد ترسیل دعا ہائے عمر خضر بدرگاہ بی نیاز و تجمل آرزوی حصول دولت قارون بکفرت کارنا
روشن را ہی عزیر یاد خط سرت سخط ملو با استدعائے تقسیم ترکہ و رش نسبت با بنیجا نہ
بجواب خط نور چشم موتی لال رسید دماغ خوشی رانسی بریشنی وادبارک اللہ بر ایشان
آقن سرخوردار آفرین صد بار و بدانتند کہ این تحریر یاد رہی بنا شد مدت است کہ ہشت طفل
از بطعم خدا و او ہمہ کتھا گا ہی کیے بجواب ہم اگر شکایت من کردہ باشند بجا بود کہ بنادنی

تمام شکوہ نوشتند اگر تحریر والد اگر فتنہ پیدا کی کہ واپس تحریر مورت اعلیٰ محکم حاضر بلکہ تحریر پریش
بہمہ ملک ریاست گواہی و تراضی مادر حیاتش پیش خود و ام اگر عافیت ایشان و شہر
و شہر بزرگوارم بر اسے اکل مشقت ذات یک فرمہ شک میر فغانہ خواہند یافتہ غیر این در
معاف آئندہ را این ہمہ دانی خود زہار با دانی نفرو سندنزادہ والد دعا

برادر بجان برابر سرور عالم سرور از دور بینی دانش دور حفظہ ابد تعالیٰ سائیکین نازنی رنگین
مراد نشاط آگین معنور و لیم بریزاد ویر و زو شبہ تبقریب بچہ امان عزیز از جان والا ترا و لاله بالا پرستو
طواری و محفل افراح منزل مجمع برادران بزرگ و ہمزنی مجہان شکستہ تراز ہوسم ہونی و قرض جسم
لوی و ہمان تان رنگ و تال مرونگ و ساز سازنگ دل ہمہ تن نظار گیان اجہام سرور و سرور
وران حال ایشان و لاله ہر بر سا و محب یک جان و دو قالب و طرفین شوق و آرزو ہر دم غالب
وران زمان ادب و لہذا بزرگان و باران بر طاق بلند گذشتہ کلام سنج نظر این بے رخ مرغ عیان
کہ دانا یان شہر آب خراب گفتہ اندام و زکمر عرصہ روز گذشتہ جانین راند است کشیدہ و ملاقات و توفیق
از عوہم شہرت پذیرفتہ کجا شور اشوری و کجا این بے سنگ عالم سرور و ایا قصور و رین و در رخ نور
مناسب کہ انعمیر آبخار فتنہ خندان غدا ہم نہاید و در خیابانید و در آجائوہ خواہد بزرگوار و جودت ہم بقلم آید
شمرہ زندگانے شجرہ جاودانی بکرم سجانی غم باشند شمع کیان خیل رنج و غم ضبط فغان چہسان کہ
تن ہمہ داغ و داغ شدید پندہ کجا کجا ہمہ با ستماع خبر خبر مرز و گے غنچہ نماند گفتہ مرا و یعنی و دویست
حیات صبریہ جگر بوز کہ کہوارہ جنت و خواب نوشین غنودہ خانہ صبر و فدا را ویران ساختہ کہ خبر
شہمہ ازان سینہ قلم ہم چاک سے کرد و ظاہر است کہ حال عزیزان زیادہ تر سوگوار و خواہد و ملاکن
چون از مرضی آلے انسان را جاہرہ نیست سنگ صبر بر سینہ گذشتہ ہمہ عزیزان ہم بصبر و شکیبا
در آئندہ کہ این مرض لاوار و اغیر این علاجے نیست ہر و رکار و الدین راضی و صلح و سلام و از نعم حقیقہ

که وید بر او رم را باین سعادتمندی بسیار از و کواکب نگار نماید قبل ازین قیامه بچواسب غنیستریل نموده بودم
اغلب که بطلعه عزیز در آمده باشد و از تحریرش ضعف و نقاست کمال کسبندی طبیعت جناب سجاد صاحب
در یافته و لم را بتایبی شده لازم که حال شکستگی مزاج جناب و صوفیه زود تجرید و آرند و آئیده بر آه حسن و ارحمندی
از کیهان خیر مندی منتظر را بدو و لم را شادی نموده باشند که سر و کمر طبع مظهر از دست نیاده و در از دولت لایزال و بی
بر خور و از نور نظر بلند اختر زاد اندر مرده دل و عاقل از قلم مدح و پاد از بر خیریت انجاش که بحساب اوقاف و حق سعادتی
نواستگار غیر و عاقبت انغریز پیوسته بدرگاهش است از دست و از و عزمه مشکاثر هیچ خبر از او آن است بجز
بد ریافت نرسید زین مرشام و بحر موجب تفکر بر امون غلام که وید و این معنی بر صفا و اکبر که در قطعه خطه با و
بصحابت مردمان معتز نزد آن فرخنده اختر فرستادم که باین نظر که آینه آن خسته میر و مضطر صحت که وید
اگر گستر لاله گوری شکر رخت سفر بعالیه جا و دانه بسته بند ز چنین امر ظهور نماید که آنون باز من نگار
که از کواکب خرمی مزاج مطلع سازند و عادت سابقه ترک نمایند آینه انغریز مختارند

بر او رم بلکه بهتر از و اسم بطلعه از و نشان باشند و عای عمر بادی و در جات مزیدی مطالعه غلام آن بلعد اختر زاد
بفضل اکرم الاکرمین درین ناحیت بعافیتیم و خرمی مزاج فرحت آبلج آن شجسته خصال پیوسته از و رگا
و او زیهال نیکو خواستگار قنیه بجهت ضمیمه مع کواکب آن وید و جمیع صفار و کبار رسید شادمانی و کامرانی
بجصول انجامید عزیزم را باین سعادتمندی بسیار از و دوار مدارج کبار و دلازم آئیده هم رحم کتابت
باین طور جاری مانده خوشنودی فاطمه کو درین و المثنی از و ادب و من بر کنار دارا و

خاتم الطبع نفس نیکان و لون اصد سپاس که انشای ندرت آرای سی به انشای برهاسی فارسی زبان
تصنیف نثار نغز نگار انشی برهاسی صاحب اورنگ آبادی حسابیای مصنف موصوف بمقام لکهنود و طبع
نشی نول کشور محله حضرت گنج در راه نومیر شمع مطابق لاهی الحجه ۱۲۹۹ هجری بمکه الطبع آراش پذیرفته

१२२४

१९१३०४१५

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.
